

# راه‌های تنها نهردن

ریچارد روبر | ترجمهٔ مریم الماسی

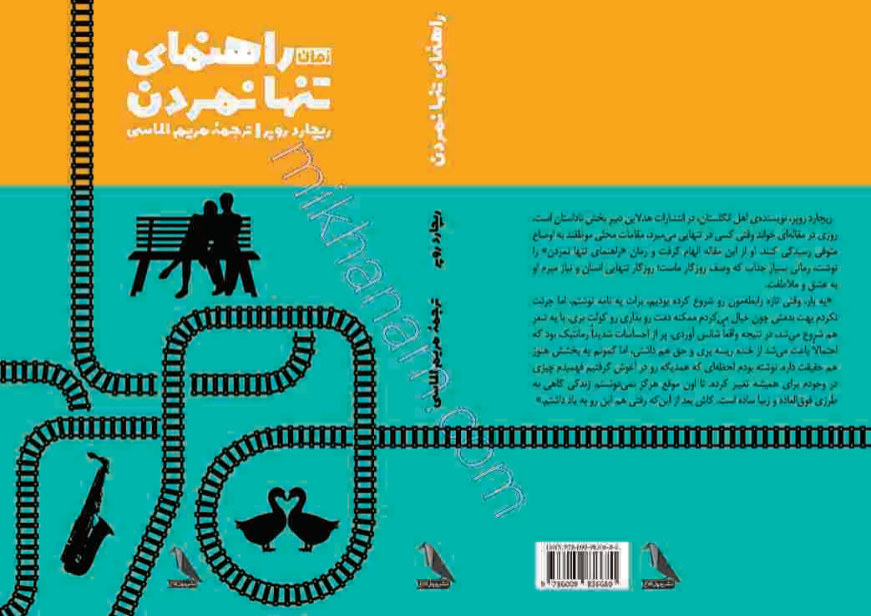


ریچارد روبر

ترجمهٔ مریم الماسی

ریچارد روبر، نویسندهٔ اهل انگلستان، در انتشارات هدلین دیر بخش نادرستان است. روزی در مقاله‌ای خواند وقتی کسی در تنهایی می‌سوزد مقامات محلی مولفند به اوساع موفقی رسیدگی کند او از این مقاله الهام گرفت و رمان «راه‌های تنها نهردن» را نوشته. رمان بسیار جذاب که وصف روزگار ماست؛ روزگار تنهایی انسان و نیاز مبرم او به عشق و ملامت.

«چه بار، وقتی تازه رابطه‌مون رو شروع کرده بودیم، برات به نامه نوشتیم، اما جرئت نکردم بهت بدمش چون خیال می‌کردم ممکنه دفت رو بخاری رو کوکت بری، یا به نمر هم شروع می‌شد، در نتیجه وقفا شانس آوردی، پر از احساسات شدیداً رمانتیک بود که احتمالاً باعث می‌شد از خنده ریزه بری و حق هم داشتی، اما کمونیم به بخشش عزیز هم حقیقت دارم نوشته بودم اخطافای که غمناکه رو در آغوش گرفتیم فهمیدم چیزی در وجود برای همیشه تیسر کرد، تا این موقع هرگز نمی‌نوشتیم زندگی کاهی به طری فوق‌العادهٔ و زیبا ساده است. کاش بعد از این که رفتی هم این رو به یاد داشتیم.»



زمان راهنمای  
تنها نمردن

miknahanam.com

mikhanam.com

# زمان راهنمای تنها نبردن

ریچارد روپرا | ترجمهٔ مریم الماسی



miknahanam.com

سرشناسه  
عنوان و نام پدیدآور  
مشخصات نشر  
مشخصات ظاهری  
شابک  
وضعیت فهرست‌نویسی  
پاداشت  
موضوع  
موضوع  
شماره افزودن  
رده‌بندی کنگره  
رده‌بندی دی‌زی  
شماره کتابشناسی ملی

روپر، ریچارد  
Roper, Richard

راهنمای تنها نمرده: ریچارد روپر؛ مترجم مریم العاس. تهران: چهل کلاغ، ۱۳۹۹.

ص ۲۵۸

۹۷۸-۶۰۰-۹۸۳۶۶-۹-۰۰

فبا

عنوان اصلی: (2019) How not to die alone

داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۱م

English fiction -- 21th century

العاس، مریم. - ۱۳۹۹. مترجم

۲۲۴

ATD52

۷۳۷۷۱۳۶



نشر چهل کلاغ

راهنمای تنها نمرده

نشر چهل کلاغ

ریچارد روپر

فرشته احمدی

اول ۱۳۹۹

تنظیم و نشر

نویسنده

ویراستار

نوبت چاپ

تهران: امیرآباد، خیابان فکوری، پلاک ۱۸۶، واحد ۱۱

تهران، میدان تجریش، مرکز خرید ارگ، پلاک ۱۲۶

۰۲۱۲۳۳۹۶۴۵۹

40kalaq.com

دفتر مرکزی

فروشگاه

شماره تماس

پست الکترونیکی

به مادرم، آلیسون و پدرم، جرجی

mikhanam.com

mikhanam.com

سلامت عمومی (کنترل بیماری‌ها) قانون سال ۱۹۸۴،  
بخش ۴۶:

مقامات محلی وظیفه دارند موجدات دفن یا سوزاندن  
جسد هر کسی را که در منطقه‌ی آنها مُرده یا مُرده  
پیدا شده فراهم کنند. مشروط به این که تشخیص  
دهند جز آنها کسی اقداماتی مناسب برای رسیدگی  
به جسد انجام نداده و نمی‌دهد.



mikhanam.com

## فصل ۱

آندرو<sup>۱</sup> به تابوت نگاه کرد و سعی کرد به یاد بیاورد چه کسی در آن است. مطمئن بود مرد است. اما به طرزی هراس‌انگیز اسمش را به خاطر نداشت. فکر کرد گزینه‌هایش را به جان<sup>۲</sup> و جیمز<sup>۳</sup> محدود کند، اما بعد جیک<sup>۴</sup> را هم در نظر گرفت. فکر کرد ناگزیر روزی این اتفاق می‌افتاد. آن‌قدر به مراسم ختم رفته بود که بالاخره باید یک وقتی پیش می‌آمد، اما این مسئله جلوی خشم و نفرتش را نیست به خودش نگرفت.

اگر قبل از این که کشیش اسم را بگوید، آن را به یاد می‌آورد، باز یک چیزی، جدول برنامه‌ای وجود نداشت، اما شاید می‌توانست تلفن کاری‌اش را چک کند. این کار تقلب بود؟ احتمالاً. گذشته از این، قسم دررفتن از زیر چنین کاری در کلیسایی پر از عزادار هم به اندازه‌ی کافی سخت است، اما وقتی جز خودش فقط کشیش آن‌جا بود تقریباً انجام چنین کاری ممکن نبود. معمولاً مسئول برگزاری مراسم ختم هم حضور داشت، اما از قبل ایمیل زده و گفته بود مریض‌تر از آن است که بتواند بیاید.

کشیش که فقط چند متر با آندرو فاصله داشت، از وقتی مراسم را آغاز کرده بود به طرزی اعصاب‌خردکن، به‌تدریج از او چشم برمی‌داشت. آندرو قبلاً با او کار نکرده بود. کشیش شبیه پسرچشمه بود و صدایش لرزشی عصبی داشت که به‌خاطر پژواک کلیسا به طرزی بی‌رحمانه شدیدتر می‌شد. آندرو نمی‌دانست این لرزش به‌خاطر ضعف اعصاب است یا نه. سعی کرد لیختادی اطمینان‌بخش بزند، اما به نظر می‌رسید

---

1. Andrew  
2. John  
3. James  
4. Jake

بی‌فایده است. آیا نشان دادن شست دستش به نشانه‌ی موفقیت نامناسب بود؟ تصمیم گرفت چنین کاری نکند.

دیوار به تابوت نگاه کرد. شاید واقعاً یک جیک بود، البته وقتی مرده بود هفتادوهشت سال داشت و واقعاً آدم جیک‌های هفتادوپنجدساله‌ی زیادی نمی‌بیند. دست‌کم هنوز نمی‌بیند. پنجاه سال بعد عجیب بود؛ وقتی خانه‌های سالمندان پر بود از جیک‌ها و وین‌ها و تینکرل‌ها و آپلتایزرها که تنوهای رنگ‌وررفته‌ی فیله‌ای‌شان روی کمرشان محو شده و تقریباً به این معنی بود که «تا پنجاه پاره بعد جاده در دست تعمیر است».

خودش را ملامت کرد: «یا خدا! تمرکز کن.» تنها نکته‌ی سخنورش این بود که محترمانه شاهد روحی بیچاره باشد که عازم آخرین سفرش است، و به جای خانواده یا دوستانش همراهی‌اش کند. شعارش این بود: عزت.

متأسفانه عزت چندانی شامل جان یا جیمز یا جیک نشده بود. بر اساس گزارش متخصص پزشکی قانونی، موقع مرگ روی توالت نشسته بوده و کتابی در باره‌ی لاشخورها می‌خواند. از آن هم بدتر، اندرو بعداً شخصاً متوجه شد حتی کتاب خیلی خوبی هم در باره‌ی لاشخورها نوده. مسلماً متخصص این چیزها نبود، ولی شک داشت کار درستی باشد که نویسنده، که در همان چند نکته‌ای که اندرو خوانده بود به شدت غرغرو به نظر می‌رسید، یک صفحه‌ی کامل را به بدگویی از دلچسبها اختصاص داده بود. مرحوم گوشه‌ی این صفحه‌ی بخصوص را تا زده بود تا بعداً بتواند پیدایش کند، پس شاید او هم با اندرو موافق بوده. وقتی دستکش‌های لانتکس را درمی‌آورد، به خودش یادآوری کرد دفعه‌ی بعد که دلچسب، یا هر یک از اعضای خانواده‌ی شاهین را دید، به عنوان یک جور ادای احترام، بی‌احترامی کند.

جز چند کتاب دیگر در باره‌ی برندگان، در خانه هیچ سرنخی از شخصیت مرد وجود نداشت. هیچ صفحه‌ی موسیقی یا فیلمی پیدا نشد، و هیچ تابلویی روی دیوارها یا هیچ عکسی روی دیوارهای پنجره‌ها نبود. تنها مسئله‌ی عجیب و غریب و مشکوک این

1. Wayne
2. Imkerbell
3. Apptitser